

معرفت و اهمیت تطبیق عمل برطبق آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

معرفتی یا مولای دلیلی علیک و حبی لک شفیعی الیک و انا واثق من دلیلی بدلالتک و ساکن من شفیعی الی شفاعتک

خدمت رفقا عرض شد که معرفت بدون عمل معنا ندارد و به طور کلی التزام به یک اعتقادی به معنای ترتیب اثر به مبانی آن اعتقاد و لوازم و ملزومات آن اعتقاد و آثار ماهوی آن اعتقاد است و الا التزام نمی تواند معنا داشته باشد. اگر کسی شغل و حرفه او تجارت است و از این راه امرار معاش می کند نمی تواند در منزل بنشیند و صرفاً خود را ملزم به این حرفه قلمداد کند، باید حرکت کند. بیاید آستین هایش را بالا بزند وارد بازار بشود داد و ستد کند مواظب باشد که سرش را کلاه نگذارند مواظب باشد اموالش را حیف و میل نکنند نسبت به خصوصیات این مسئله دقت کافی را داشته باشد آینده نگر باشد اینها من حیث المجموع اموری است که یک نفر تاجر باید نسبت به این ها دقت کند و همین طور هر کسی که نسبت [به] یک مسئله ای [که] اعتقاد دارد باید به اموری که مربوط به آن مسئله خواهد شد التزام داشته باشد و این التزام یک مسئله فطری است احتیاج به توصیه ندارد.

در آیه شریفه که دیشب عرض شد یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم این گونه اوامر را اوامر ارشادی می گویند نه اوامر مولوی. اوامر مولوی اوامری است که حجیت و الزام آن اوامر از ناحیه امر به وجود می آید و قبل از اصدار امر از ناحیه امر آن مأمور به هیچ حجیتی ندارد مثلاً نماز روزه زکات حج و امثال ذلک این گونه از امور اموری است که قبل از این که شارع

مقدس امر به آنها بکند هیچ گونه الزامی نداشت. اگر کسی نماز نمی خواند گناهی مترتب نمی شد بر او. اگر کسی حج انجام نمی داد قبل از این که آیه وجوب حج بیاید خب گناه نکرده بود. یا روزه، وجوب روزه پس از صدور حکم روزه از ناحیه شارع می آید قبل از آن نه! لزومی ندارد. ولی اوامر ارشادی اوامری هستند که خود عقل بدون در نظر گرفتن صدور آن امر نیز حکم به الزام آن خواهد کرد. مثلا فرض کنید که اطاعت از رسول خدا، این نیاز نیست که خدا بگوید که از رسول من اطاعت بکنید، چه بگوید چه نگوید انسان باید اطاعت بکند حتی اگر در قرآن یک آیه هم راجع به اطاعت از پیغمبر نداشتیم نفس مسئله و موضوع و حکم در قضیه، برای التزام به این مسئله کفایت می کرد، کفایت می کند. نیازی به حکم خاص و صدور امر خاص از ناحیه شارع ندارد. یا این که فرض بکنید مثل وجوب صدق و حرمت کذب. وجوب صدق این یک مسئله ای است که نیاز نیست از ناحیه شارع بیاید. خود فطرت و عقل انسان به این مسئله حکم می کند حتی ما اگر در شرع روایتی آیه ای نداشته باشیم که راستگویی واجب است و دروغ حرام است، نفس خود این مسئله کفایت می کند، درک این مسئله کفایت می کند که انسان ملتزم به این مطلب بشود. اینها را می گویند اوامر ارشادی.

حالا در این آیه شریفه که می فرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، خدای متعال می فرماید که ای مردم باید اطاعت از خدا کنید نه از غیر خدا. در تمام امور زندگی خود خدا را باید در نظر داشته باشید نیاید خدا را با غیر خدا قاطی کنید. وقتی که یک امری از ناحیه پیغمبر یا خدا می آید بنشینید راجع به او فکر کنید و تأمل کنید بالا و پایین کنید خب حالا من چه جوری این را انجام بدهم؟ چه قسمی انجام بدهم که به کسی بر نخورد؟ چه جوری این را انجام بدهم که دل فلانی که در این قضیه ارتباط دارد نشکند؟ هان؟ وقتی که یک امری از ناحیه خدا می آید دیگر روی آن فکر نکنید بگذارید همان طوری بیاید و جاری بشود، بیاید روی آن فکر کنید خرابش کردید. آن صفای آن امر را از بین بردید آن لطافت و ظرافت و روحانیت و روح انتساب به پروردگارش را خراب کردید گرچه بعدا هم انجام بدهید همان طوری که مورد نظر و رضای پروردگار است ولی دیگر فایده آن کم است نه این که بی فایده است ها! آن لطافت اول را دیگر ندارد.

سالک خوب است وقتی که یک مطلبی به او می گویند دیگر روی مطلب فکر نکند بالا و پایین نکند کم و زیاد نکند حالا این را بگویم...، خب در بعضی موارد هست مسئله هیچ ارتباطی به انسان هم ندارد خب انسان در آن قضایا خیلی با رشادت و با جرأت حرکت می کند و می گوید و هنر هم نکرده چون قضیه به او مربوط نیست. می گویند آقا برو فلان مطلب را به فلان کس بگو حالا این نه

ربطی دارد نه هیچ ارتباطی دارد می‌رود می‌گوید هنر نکرده یک کار عادی انجام داده. یک وقتی یک مطلبی را به او می‌گویند که خودش و مسائل مربوط به خودش هم با این قضیه گره خورده، آن جا مرد اونی ست که فکر نکند، می‌گویند برو راه می‌افتد همچین معطل نشود استارت را بزند و [برود]. بایستد! چه جوری بگویم؟ یک قسمی بگویم! حالا خودم بگویم؟ به دیگری بگویم؟

مرحوم آقا یک روز به من فرمودند که برو به فلان کس بگو که فلان چیز را، یک نامه‌ای پاکتی داده بودند به من و فرمودند برو این را به فلان کس بده و بگو این را به مادرش برساند، بدهد به دست مادرش. من پاکت را به ایشان دادم و گفتم که ایشان می‌گویند که این را به والده تان بدهید، بروید به ایشان بدهید و بگویید مثلاً فلانی داده است. دو سه روز از این قضیه گذشت یک شب من آن شخص را دیدم گفتم خب شما دادید؟ گفت دادم ولی خودم ندادم! دادم یک کسی دیگر برد. گفتم خب مگر ایشان نمی‌توانستند به یکی دیگر بدهند که او بدهد؟ آن شخص از این حرف ما خیلی همچین چیز نشد، گفت منظور ایشان این است که این مطلب به او برسد. گفتم نه اشتباه می‌فرمایید! منظور ایشان این است که شما با دست خود این پاکت را ببری به مادرت بدهی، چون بین شما و بین مادرتان کدورت است و ایشان می‌خواستند به واسطه این قضیه یک نوع ارتباطی بین شما ایجاد بشود و شما با این کارتان باعث شدید منظور ایشان حاصل نشد و او قبول نکرد یعنی در یک وضعیتی بود که قبول نکرد و گفت نه ما تشخیصمان این طور بود.

آدم نباید بالا و پایین کند مسئله را. وقتی می‌گویند برو بده خودش برود بدهد. وقتی می‌گویند که این کار را بکن انسان باید خودش این کار را انجام بدهد. مؤمن رند و کیس آن مؤمنی است که در مقام اطاعت به همان کیفیتی می‌خواهد عمل را انجام بدهد که برای او اطمینان قلبی حاصل بشود که مورد رضای خدا است گرچه اشتباه بکند ایراد ندارد اشکال ندارد حتی اگر اشتباه کرد ایراد ندارد، خب اشتباه یک امر طبیعی است طبیعی است ممکن است یک نفر در تشخیص اشتباه کند. اما این که انسان بیاید و آن لطافت و روحانیت و ظرافت نزول اراده و مشیت پروردگار را با کثراتِ ذخیره شده در نفس آغشته کند، ما در نفسمان خیلی کثرات قاطی کردیم خیلی قاطی دارد خیلی اهواء و خواسته‌های مبعّد از حق و قرب حق در درون خود خیلی قاطی کردیم خیلی داریم این خواسته‌ها و این آمالی که درون نفس انباشته شده است آیا به همین منوال باید بماند یا یک روز بیرون بیاید؟ اگر باید بماند خب ما دیگر چرا بیاییم نماز و روزه بگیریم؟ چرا بیایم عبادت کنیم؟ و چرا اطاعت کنیم؟ قرار بر این است که این آمال در نفس بماند و با همین کیفیت هم از دنیا برویم خب چرا خودمان را اذیت کنیم؟ چرا یک

خورده روزگار را بر خود تنگ کنیم؟ دیگر یکسره کنیم دیگر، بزنییم به سیم آخر و هر کاری دلمان می‌خواهد در این دنیا انجام بدهیم و به هر وضعیت....

من یک وقتی راجع به این افراد که در مذاهب عامه و اینها هستند حالا آن افراد عامی ایشان را خوب می‌توانیم بگوییم مستضعف هستند و از مطالب بی اطلاع هستند ولی این افراد اهل علم ایشان که خیلی هم به مطالب وارد هستند خیلی به روایات...، از اینها افرادی هستند که به روایات خوب وارد هستند من گاهی در مسجدالنبی که می‌نشستم، بعضی از اینها که صحبت می‌کردند و جواب می‌دادم می‌دیدم خوب به روایات خودشان و مسائل و احکام وارد هستند افراد واردی هستند اینها. من یک وقت با خود فکر می‌کردم...، ولی وقتی که این صحبت می‌کند می‌گفتم چرا این قدر این کدورت دارد کلامش؟ چرا هر حرفی که می‌زند انگار یک ظلمتی از دهانش خارج می‌شود و در نفس انسان اثر ظلمانی می‌گذارد؟ خوب یک مسئله این است که اینها اهل عناد هستند و به هر مقدار که عناد در اینها قوی بشود طبعاً کدورت نفس و کدورت کثرات در نفس آنها انباشته می‌شود مخصوصاً آنهایی که یک سنی از ایشان گذشته این مسئله خیلی...! آثار جمال تو در دیده هر مؤمن / آیات جلال تو در سینه هر کافر / وقتی که اینها صحبت می‌کنند اصلاً درست مشخص است که جلال پروردگار بر آنها نازل شده و آنها را از خود دور کرده و به آنها دورباش زده و در ظلمات نفس اماره و عناد و استکبار...! خیلی عجیب هستند.

یک قضیه‌ای چندی پیش من در یک کتاب می‌خواندم از مرحوم شیخ جواد مغنیه، خدا رحمت کند آدم خوبی بود نویسنده‌ای بود محب اهل بیت بود اهل روایت و اینها، آدم خوبی بود. قلمش هم خیلی قلم خوب و روانی بود. ایشان می‌گفت من یک وقت در مسجدالنبی داشتم زیارت می‌کردم یکی از همان افرادی که در آن جا بودند از مأمورین طلاب آنها، امر به معروف و نهی از منکر آنها که می‌ایستند و افراد را طبق مرام خودشان توجیه می‌کنند، با من صحبتش شد، ایراد کرد نسبت به یکی، من اعتراض کردم این با من [وارد] صحبت شد. بعد در بین صحبت جسارت را به آن جایی رساند که گفت اگر الان پیغمبر از این جا زنده بشود و بیرون بیاید و بگوید که دست از عمر بردار من بر نمی‌دارم! عجب آدم واقعا نفهمی! می‌گفت این حرف را که من شنیدم دستم را بلند کردم یک کشیده محکم گذاشتم روی گوش این، محکم! افتاد. کار ما کشیده شد به محکمه و قاضی و اینها. خوب آن جا قاضی گفت برای چه این کار را کردی؟ آمد خیلی دروغ‌ها [به من نسبت داد]، من گفتم نه! قسم می‌خورم که این، این جا ایستاد و این حرف را زد و این حکمش اعدام است و مرتد است و باید اعدام بشود حالا قاضی

آنها دیگر نگفت اعدام ولی رو کرد به او و گفت تو غلط کردی یک همچین حرفی زدی! پیغمبر اگر در بیاید....! یعنی شما ببینید این عناد....! و او را تبرئه کردند و خلاصه کارش به جای دیگر کشیده نشد. حالا ببینید این عناد در چه حدی است؟! نفس می آید، شما خیال می کنید اینهایی که آمدند در مقابل امیرالمؤمنین ایستادند خب همینها بودند دیگر، همین مرتیکه الاغ را شما برش گردان ۱۴۰۰ سال قبل همانی است که در را زدند و حضرت زهرا را تکه تکه کردند و کشتند، همینها، این که الان درمی آید می گوید اگر پیغمبر گفت دست از عمر بردار، بر نمی دارم، این همان است حالا ۱۴۰۰ سال بعد آمده. خب این چه می شود انسان که در مقام عناد و غرض به آن جایی برسد که یک همچین جسارتی بکند؟ خدا با عمر محشورش کند این آدم را.

یک وقت من ایستاده بودم در کنار حرم رسول خدا داشتم نماز می خواندم یکی از اینها آمد و صحبت شد. دم ظهر گفتم یک دعا می کنم دعا را تو آمین بگو گفت چی؟ گفتم دعا می کنم خدا در روز قیامت من را با علی محشور کند تو را با هم همان عمر محشورت کند گفت الهی آمین گفتم من هم می گویم الف آمین! هزار بار آمین! خب این مسئله این قضیه جای بررسی دارد دیگر، جای بررسی دارد که انسان مواظب باشد و متوجه باشد که خدای نکرده یک وقت کار به این جا نرسد. نفس اگر بخواهد طلوع کند و آن منویات خود را بیرون بریزد حتی در مقابل بالاترین مقام هم می ایستد و می خواهد مسئله خودش را مطرح کند. حالا ما می گوئیم آن فرد بی دین مرتد کذا که در آن جا این حرف را زده، در همه جا همین طور است در همه جا همین طور است رعایت حق و دیدن حق و پیمودن حق و پانگذاشتن در همه جا هست این مطلب را چه کسی می فهمد؟ این مطلب را امیرالمؤمنین علیه السلام به آن رسیده. حضرت می فرماید اگر تمام اقلیم های هفت گانه را به من بدهند در قبال این که یک دانه گندمی را از دهان مورچه بگیرم این کار را نخواهم کرد! این کلام یک کلامی است که باید به آن رسید و بررسی کرد. چرا امیرالمؤمنین یک همچین مطلبی را می گوید؟ چرا؟

چون دادن اقلیم سبعة یک امر اعتباری است یک روز به انسان می دهند و روز دیگر می گیرند اما گرفتن به ناحق یک دانه را از دهان مورچه این یک امر واقعی است یک امر حقیقی است و یک ظلم است و ظلم ظلم است کوچک و بزرگ ندارد ظلم ظلم است کوچک و بزرگ ندارد این می شود مرد حق. این می شود آن کسی که هوا دیگر در او وجود ندارد هوس در او وجود ندارد.

آیه شریفه که می فرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم این آیه عرض شد جزو اوامر ارشادی است یعنی نیاز ندارد که خدا بگوید از من اطاعت کنید و از پیغمبر و از اولی الامر، یک

مسئله بدیهی است. خب وقتی که انسان معتقد به پروردگار و صانع اول و خالق و مدیر و مدبر است طبعاً باید اطاعت او را بر خود واجب کند و رسول چون از ناحیه او آمده است طبعاً اطاعت رسول هم اطاعت خدا است و اولی الامر چون از ناحیه رسول آمدند طبعاً اطاعت اولی الامر اطاعت رسول و اطاعت رسول هم اطاعت از خدا است. این یک مسئله دو دو تا چهار تا است. اولی الامر یعنی افرادی که زمام امور شرع به دست آنها است البته اگر ما بخواهیم یک معنای عالیتری نسبت به این آیه داشته باشیم مسئله امر را همان مسئله امر تکوینی تلقی کنیم که الا و له الامر و الخلق مسئله امر مسئله عالم مشیت و عالم اراده ذات است و خلق عبارت است از ظهور آن مشیت و اراده. ولی شنیدم بعضی از این امروزیها آمدند امر را به جهات اعتباری و تشریحی معنا کردند و خیال کردند امر یعنی همین امر و نهی های عادی و ظاهری است. ولی چه آن معنا باشد و چه این معنا باشد اولی الامر طبق نص روایات اهل بیت علیهم السلام عبارت است از ۱۴ معصوم، اینها اولی الامر هستند یعنی افرادی که زمام تشریح به ید آنها است. آنها هستند که بر تشریح قیومیت دارند و تشریح قائم به آنها است إما بالوحي مثل رسول خدا و إما بتبيين و التوضیح مثل ۱۲ معصوم و ۱۲ امام که توضیح و تبیین وحی به دست آنها است. فقط امام علیه السلام است که می تواند احکام را بیان کند. بنده و امثال بنده نمی توانیم بیان کنیم. ما باید ببینیم امام علیه السلام هر چه فرمود ما اطاعت کنیم، کم نکنیم زیاد نکنیم تفسیر از ناحیه خود نکنیم توجیه به رأی و اعتقاد نکنیم. آن چه را که از ناحیه معصوم علیه السلام آمده است این را می گویند اولی الامر.

الان اهل تسنن به هر آدمی می گویند اولی الامر! به خلفای بنی امیه می گفتند اولی الامر! به خلفای فاسق و فاجر می گفتند اولی الامر! به خلفای بنی عباس می گفتند اولی الامر! یعنی کسانی که زمام حکومت به دست آنها است. چه خلیفه هایی؟ ماشاء الله یکی از یکی بهتر! ماشاء الله یکی از یکی بهتر! واقعا انسان شرم می آید اصلاً به زبان بیاورد که همان لقبی را که خدای متعال به پیغمبر داده و به امیرالمؤمنین علیه السلام داده است افرادی آن لقب را به خود می بندند که شب را تا به صبح آن قدر شراب خوردند که از شدت شراب در حال ترکیدن بودند! این طور در تاریخ نوشته! و با زنان فاحشه تا صبح را گذرانده اند و بعد در حال مستی عبا بر سر زن فاحشه انداخته اند و با عمامه او را برای اقامت نماز جماعت به مسجد بردند! اینها افرادی بودند که اولی الامر هستند! ماشاء الله! به به! واقعا انسان تعجب می کند این اهل سنت خجالت نمی کشند از خودشان؟ حالا شیعه چه می گوید؟ شیعه می گوید بابا این اولی الامری که خدا گفته مشخص است، اول امیرالمؤمنین بعد امام حسن مجتبی امام حسین امام سجاد تا آخر هم امام زمان، این هم تاریخشان این هم کتابشان این هم مسائل خودتان بروید تماشا

کنید این هم مال ما. شما چه؟ بفرمایید؟ اولی الامر شما یزید بن معاویه! به به! سگ باز قمارباز شطرنج باز عرق خور جانی فاسق قاتل پسر رسول خدا و ووو! نقطه بچین تا...! این یکی! دیگر؟ ولید بن یزید و هشام بن عبدالملک و عبدالملک بن مروان و مروان! واقعا! آن یکی هارون الرشید و شبهای بغدادش و کذا و کذا و مأمون و متوکل که اصلا...! یکی از اولی الامر همین متوکل است که تصریح کردند بر این که اولی الامر لفظی است که بر این جناب متوکل! متوکل که چند بار قبر سیدالشهدا را تخریب کرد افرادی که برای زیارت می رفتند به قتل می رساند! همین جناب متوکل! زن بازی های او شهرة تاریخ است شراب خواریهای او زن بازی های او کذا! سامرا را کرده بود فاحشه خانه برای خودش و درباریان خودش و لشگریانش! و با ائمه چه کردند که دیگر بماند؟ آنها مسائلی دارد! متوکل از جمله افرادی است که اهل سنت نص بر اولی الامری این بزرگوار دارند! واقعا اینها جواب تاریخ را چه می دهند؟ واقعا فکر کردند؟

خب شیعه می گوید اولی الامر ما اینها هستند. ما فقط اولی الامرمان ۱۲ نفر هستند خب پیغمبر و حضرت فاطمه معصوم است و فاطمه زهرا که خب آن دارای مقام عصمت با اینها ۱۴ معصوم هستند این هم کتابشان مشخص است تاریخ ایشان سیره ایشان و احوال ایشان، خودتان بروید ببینید. خودتان بروید احوال امام صادق را ببینید. چرا ما بگوییم؟ خودتان بروید احوال موسی بن جعفر را ببینید خودتان بروید احوال امام رضا را ببینید، اصلا از ما هم نشنوید. یعنی واقعا اینها خجالت نمی کشند؟ اینها در مقابل دنیای امروز چه جوابی دارند بدهند؟ اگر دنیا از اینها سوال کند یک نصرانی سوال کند یک یهودی سوال کند که شما اولی الامری که به پیغمبر می گفتید به متوکل و ولید بن یزید که وقتی که تفال به قرآن زد این آیه آمد.... و خاب کل جبار عنید، عصبانی شد و گفت قرآن به من جبار عنید می گوید! برداشت شعر گفت! گفت اتوب اتوب جبار عنید فها أنا جبار عنیدی اذا ما جاءک ربک یوما تشهد فقل یا رب مزقنی الولیدی! قرآن را گذاشت به دیوار بعد تیروکمانش را برداشت زد به این، آن قدر به این قرآن زد تا تکه تکه کرد! ایشان از اولی الامر است! یعنی شما تصور می کنید؟ یکی از افرادی که نص بر اولی الامری دارند چون اینها می گویند ما ۱۲ اولی الامر داریم بر همان سیاق روایتی که از رسول خدا شنیدند که ان ائمتی کلهم من قریش و هم اثنی عشر آمدند دوازده تا خب این که بیشتر است بیست و چند نفر هستند آمدند از جمله اینها چند تا زبده را انتخاب کردند! همین گل سرسبد خلفا را، از جمله این گل سرسبدها همین گل سرسبدش همین جناب ولید بن یزید و جناب متوکل و اینها هستند! اینها آن قشنگها و آن خلاصه درست و حسابی ها هستند! تمام اینها را می دانند ها!

شیعه می گوید اولی الامر فقط معصوم است نه ولی فقیه و نه حاکم و نه مرجع و نه عالم، هیچ کدام اینها اولی الامر نیستند. اولی الامر یعنی ۱۴ معصوم والسلام! شیعه این را می گوید. مشخص هم هست افراد مشخص هستند تاریخشان هم مشخص است همه هم اطلاع دارند حالا بیننا و بین الله اگر رسول خدا بیاید و تصریح کند بر ولایت و بر خلافت ائمه معصومین خب دیگر نیاز ندارد که بیاید و بگوید حالا بیاید از اینها اطاعت کنید خب مشخص است دیگر. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اینها. خب این می شود چه؟ این می شود عمل. عمل یعنی انقیاد و اطاعت. کسی که عمل یک مکتبی را سست می شمارد یعنی نسبت به آن مکتب باور ندارد، این است معنایش. باور داشتن تا دانستن دو تا است. باور! قبول! پذیرش! این دو تا است.

می آمدند خدمت مرحوم آقا می گفتند که آقا ما مدتی است این جا هستیم و مطالبی، چیزی، اینها، نمی دانیم چرا خلاصه آن همت را نداریم؟ آن چیز را نداریم؟ آن ارزش را نداریم؟ آن اهتمام را نداریم چه می شود؟ مرحوم آقا می فرمودند چون باور ندارید. اگر کسی باور کند حقانیت یک راهی را دیگر احتیاج به تذکر ندارد، احتیاج به گوشزد ندارد احتیاج به گوشزد ندارد. چطور در آن مطالبی که مربوط به مسائل دنیا هست نسبت به آنها چنان مته را به خشخاش می گذارید که هیچ نکته سنجی نمی تواند به این دقت حسابرسی کند چرا؟ چون ما دنیا را باور داریم عالم ماده را باور داریم هواهای نفسانی را باور داریم امور دنیوی و شهوانی را باور داریم. خیلی عجیب است خیلی واقعا مسئله عجیب است که چطور ما در مسائل دنیوی این قدر دقت به خرج می دهیم!

چندی پیش یک مطلبی شنیدم، خیلی به هم ریختم خیلی حالم به هم ریخت و خیلی متأثر شدم و پیغام دادم که شما بروید و بگویید راجع به مسئله. شنیدم یکی از افراد منتسبین به مرحوم آقا وقتی که یک وصلتی پیش آمده، آن شخص آمده و گفته که نظر مرحوم آقا بر مهرالسنه است چرا شما مهرالسنه نسبت به دختر خودتان اعمال نمی کنید؟ ایشان با تمام صراحت و به دروغ گفته نخیر! نظر ایشان به مهرالسنه نبوده و این حرفها را به ایشان می بندند و باید این مبلغ از سکه، مبلغ بالایی بوده، و هرچه آن گفته که آخر ما این طور شنیدیم و این طور آمدیم و چیز کردیم، گفته نخیر! این مطالب دروغ است و نظر ایشان این نبوده و باید این طور بشود و از همه اینها بالاتر، آن شرایطی را که در عقدنامه و اینها هست و مرحوم آقا می فرمودند با این شرایط من هیچ عقد نمی کنم ایشان آن قدر پافشاری کرده که آن شخص ملزم شده بر این که شرایط را امضا کند! این همان آدمی بود که در زمان مرحوم آقا آمده بود می گفت آقا چرا ما نسبت به انجام عبادات سست هستیم؟ خب آی دروغگو! تو می خواهی این دخترت را با این

شرایط بدهی چرا دیگر به مرحوم پدر ما می‌بندی؟ چرا دروغ می‌گویی؟ چرا تهمت می‌زنی؟ چرا برای مسائل دنیا تمام ارزش‌ها را زیر پایت داری می‌گذاری؟ بگو آقا نظر ایشان این بوده و من نمی‌خواهم این طور بدهم! خب خیلی خب حالا هر چه! تو که می‌آیی و آن شخص تحقیق کرده از این طرف و آن طرف.... وقتی که چند روز پیش به من این مسئله را یک کسی گفت خیلی من وضعم به هم ریخت! خیلی! و رو کردم به آن شخص و گفتم از این به بعد دیگر من با او قطع رابطه کردم و تمام شد. مگر این که برگردد و توبه کند و برود [در] خانواده اش اعلام کنند که من به مرحوم آقا تهمت زدم و نظر خودم را اعمال کردم و مطلب را برگرداند به همان چه مورد نظر ایشان بوده، در غیر این صورت دیگر من با او تا آخر عمرم صحبت نمی‌کنم، مطلقاً.

شما که آن موقع در زمان مرحوم آقا این حرف را می‌زنی برای چه این حرف را می‌زنی؟ چون - مرحوم آقا به تو گفت - باور نداری باور نکردی! می‌آیی می‌روی در جلسه در ذکر شب صبح فلان این حرفها فلان ولی یک آمدن و رفتن است یک حرکت است تا چه قدر به مبنا ما گرایش پیدا کردیم و این مبانی را در دل خود گره زدیم و با آنها زندگی می‌کنیم؟ یعنی با این مبانی زندگی می‌کنیم نه این که صرفاً در ذهن ما است. یک آقای بود آدم خوبی بود و یک حرفهای خوبی هم می‌زد و مطالب خوبی هم می‌گفت تا چه قدر با آن مطالب ما داریم زندگی می‌کنیم؟ این را از ما سوال می‌کنند. زندگی ما بر چه اساس است؟ داد و ستد ما بر چه اساس است؟ معاشرت ما بر چه اساس است؟ این! این مسئله است. شما که آن را می‌گویید چطور در این مسائل دنیا...؟ هان؟ چرا؟ چون این الان دخترت است؟ حالا اگر پسرت را هم می‌خواستی زن بدهی این حرفها را می‌زدی؟ هان؟ ببینید! میچ آدم را خدا خوب می‌گیرد، قشنگ میچ آدم را خدا می‌گیرد و متوجه می‌کند که در چه عالم خطرناک و چه منجلابی ما قرار گرفتیم و داریم دست و پا می‌زنیم! بنده به ایشان گفتم، آن شخص، گفتم برو بگو هم به عیالت بگو و هم در خانواده که من با فلانی صحبت کردم و فلانی گفت تمام این مطالب تهمت است و اینها خلاف واقع است و خب مسئله مشخص است دیگر، مطلبی را که همه می‌دانند همه رفقای ایشان می‌دانند همه دوستان ایشان می‌دانند یک مسئله‌ای نیست که فقط اختصاص به ما داشته باشد که فرزند ایشان هستم، نه.

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، باید عمل کرد بدون عمل فایده‌ای ندارد کسی که مدعی حرکت به سوی خدا است بدون ترتیب آثار این مسئله، در جای خود درجا دارد می‌زند، دارد دور خودش می‌گردد، دل خودش را به آمدن و رفتن [در] مجالس خوش کرده

است یک مجلسی روز می‌روم یک مجلسی هم شب می‌روم و یک مجلسی هم شبهای ماه رمضان می‌روم و دلش را به اینها خوش کرده! فایده ای ندارد. در حدیث قدسی وارد است که خطاب خداوند به بنی آدم که یابن آدم اکثر من الزاد فان الطريق بعید بعید یا فان المسافة بعید بعید، زاد و توشه خود را زیاد کن، یعنی چه؟ یعنی دقت کن، در مقام عمل و در مقام انجام تکالیف کوتاهی نکن وظایف خودت را به نحو احسن انجام بده کسی که یک مسافت بعیدی را می‌خواهد برود و حرکت کند به فکر مقتضیات آن مسافت هم خواهد افتاد. زاد و توشه را باید انسان زیاد کند چون فان الطريق بعید بعید، راه تو خیلی طولانی است تو دو روز دیگر می‌میری تازه راه از دو روز دیگر شروع می‌شود ان امامکم عقبی ... عقبه به آن گردنه‌هایی می‌گویند که همان طور یکی پس از دیگری انسان باید آنها را دور بزند و خطر افتادن و وارد شدن در مهلکه و مسائل دیگر و ... مسائل دیگر. برای آن طرف باید این عمل و این توشه را تو برداری و الا دو روز دنیا تمام می‌شود اصلاً قابل مقایسه نیست این شصت سال زندگی و هفتاد سال زندگی که به انسان دادند در مقابل آن طرف، به اندازه یک سر سوزن هم نمی‌شود به حساب بیاید.

و جدد السفینی فان البحر عمیق عمیق، کشتی خود را دائماً مرمت کن نقاط ضعف و نقصان او را اصلاح کن چرا؟ چون دریا دریایی است موج و عمیق و گرداب گردابی است عمیق. آن عقاید و آن یافته‌های خودت را که بر آن عقاید و یافته‌ها سوار شدی و بر روی دریا حرکت می‌کنی آن یافته‌ها را یافته‌های بی نقص و عیب قرار بده، آن اعتقادات را اعتقادات بی نقص و عیب قرار بده، آن باورهای را باورهای متکامل قرار بده نه باورهای همراه با نفس. اگر به شخص سر می‌سپری بدان کجا می‌سپری چون دریا عمیق است اگر بر اساس یک اعتقادی داری دین و دنیایت را می‌گذاری بدان چه اعتقادی است چون دریا متلاطم است چون امواج فتن یکی پس از دیگری می‌آید و تحمل ادراک و هضم این امواج را از تو می‌گیرد پس بنابراین اگر بر کشتی سوار می‌شوی بر کشتی مطمئن سوار شو.

در بعضی از این مسائلی که اتفاق افتاد رفقای که این مسائل یادشان هست می‌دانند که چه قضایایی در آن موقع‌ها اتفاق می‌افتاد و چه مطالبی در آن زمان‌ها به وقوع می‌پیوست که حتی بسیاری از شاگردان ایشان را دستخوش همان تحولات قرار داد چرا؟ چون آنها سفینه‌شان را تجدید نکرده بودند اعتقاداتشان را بر یک اساس مکین و متقن بار نکرده بودند در حال تذبذب بودند در حال شک بودند تمایل به یمین و یسار داشتند وقتی که ما با آنها صحبت می‌کردیم در عباداتشان اضطراب مشاهده می‌شد در عبارات ایشان مسائل و جریاناتی که در نفس آنها می‌گذشت پیدا بود اتکای ایشان نسبت به مرحوم آقا آن قدر اتکای محکم نبود مسائلی که اتفاق می‌افتاد از آنجایی که با مطالب نفس همگونی داشت

برای آنها از جاذبه بیشتری برخوردار بود. در نتیجه چه بود؟ سوار شدن بر این امواج آنها را این طرف می برد این طرف می برد این طرف می برد. یک قضیه اتفاق می افتاد یکخورده موافق با نفس، می دیدیم گل از گلشان شکفته شده، یک قضیه اتفاق می افتاد مخالف، می دیدیم ابروها در هم رفته و لب و لوجه آویزان شده. دوباره پس فردا یک قضیه اتفاق می افتاد موافق با مرام، می دیدیم لحن و عبارت تغییر کرده، به به ماشاءالله امروز خیلی سرزنده است. یک قضیه اتفاق می افتاد در ذوقشان که می خورد می دیدیم آمدند سرشان را انداختند پایین. خب بابا همیشه سرت را بالا نگه دارد همیشه در یک حال باش چرا این طرف و آن طرف می روی تا این که هر روز یک شکل عوض می کنی؟ چرا؟ چون اینها بر سفینه هموار و راهوار سوار نشده بودند. سفینه اینها که بود؟ اهواء و آراء ناقصه بود دیدگاه های ناقص بود، دیدگاه ناقص. آراء نسنجیده بود.

ولی خدا که دارد می بیند آن که دیگر در تلاطم نیست امروز یک جور بشود همین طور نگاه می کند فردا یک جور دیگر بشود باز نگاه می کند چرا؟ چون دارد یک چیز دیگر را می بیند. برای او نوسانات عالم ماده جنبه معلولیت را دارد و تأثیر، نه جنبه تأثیر و سببیت را، لذا همیشه حالش یکسان است. او دارد نگاه می کند می بیند مشیت خدا چطور می آید؟ امروز این جوری می آید فردا یک جور دیگر. امیرالمؤمنین علیه السلام، هیچ باکیش نیست. می رود در جنگ جمل پیروز می شود همین طور نگاه می کند می رود در جنگ صفین و شکست می خورد باز همین طور نگاه می کند، می آید باز در جنگ نهروان پیروز می شود همین طور نگاه می کند. هیچ فرقی شما نمی بیند در وجنات او. وقتی که پیروز می شود چنان اعلامیه صادر می کند که گوش فلک را کر می کند وقتی هم شکست می خورد همچنین اعلامیه صادر می کند که چه عرض کنم! هان؟ نه! نه اون طرف اعلامیه می دهد نه این طرف اعلامیه می دهد یک روال خاص دارد این می شود ولی خدا. این می شود آن سفینه ای که در امواج فتن، آن سفیه دچار اضطراب نمی شود راحت راه خودش را می رود و این امواج را یکی پس از دیگری می پیماید ولی افراد عادی هر کسی می خواهد باشد در هر سطحی و مرتبه ای، همین قدر که ولی خدا نباشد دیگر هر کسی می خواهد باشد.

امروز تابع یک جریان است فردا تابع جریان دیگر. امروز تابع یک قضیه است فردا تابع قضیه دیگر. امروز ناراحت می شود فردا خوشحال می شود امروز می زند بر سرش، فردا می خندد! این چیست؟ این به خاطر این است که در حوادث و وقایع دنیا به دید کثرت نگاه می کند نه به دید وحدت. چون دید دید کثرت است همراه با کثرات در حال تغییر و تبدل است کثرت کثرت است دیگر. امروز

با آدم خوبند فردا به آدم برمی گردند ای بابا تو که دیروز با ما خوب بودی حالا چرا به ما اخم کردی؟ به اخمت نگاه کنیم یا به خنده تو نگاه کنیم؟ آدم می رسد به آنجایی که نه به اخم مردم نگاه می کند، وقتی تجربه کسب کرد دید نه اخم آنها اخم است نه خنده آنها خنده است. نه قهر آنها روی حساب است نه آشتی آنها روی ملاک است همه بر اساس اعتباریات است. منافع اقتضا بکند [به] روی انسان می خندند منافع اقتضا نکند می روند پی کار [شان]، اصلا به آدم اعتنا نمی کنند، اعتنا نمی کنند.

و جدد السفینی فان البحر عمیق عمیق، سوم و اخلص العمل فان الناقد بصیر بصیر این خیلی مهم است. عملت را خالص کن عملت را خالص کن که آن کسی که حسابرس است ای داد بیداد! بصیر بصیر! چنان مو را از ماست می کشد بیرون، این که خدمت شما دارم عرض می کنم اینها همه مقدمه است برای فرمایش حضرت سجاد که چطور حضرت سجاد، دیشب عرض کردم ها، از میان این همه چیزها فرمود من حب تو را شفیع قرار می دهم نگفت عمل. در حالی که بر اساس قاعده عمل باید باشد انسان با عمل خودش است عمل ملاک است عدم عمل و عمل نکردن دلالت بر تساهل می کند دلالت بر ولنگ و وازی! همین! بی اعتنایی نسبت به مبانی و اینها می کند. در آیات هم که همین است در روایات هم که همین است همه هم تأکید بر عمل می کنند باید هم باشد توصیه هم بر این است و اخلص العمل فان الناقد بصیر عملت را خالص کن آن جا عمل غیر خالص را نمی خرنند عملی که برای غیر من است، خدا می گوید، آن عمل به چه درد می خورد؟ روز قیامت روز من است و عملی در این جا می تواند عرضه بشود که به من انتساب داشته باشد و در عملی که من در آن نبودم این انتساب به من ندارد پس در روز قیامت وزنی ندارد ثقلی ندارد. ثقل در عمل عبارت است از خلوص. خالص کردن. خب ما که این کار را داریم انجام می دهیم ما که داریم این زحمت را می کشیم ما که داریم این کار را می کنیم خب چرا خالصش نکنیم؟ چرا برای خدا نکنیم؟ چرا این نعمتی که آمده است این نعمت را بر خود محروم کنیم؟ خود را از این نعمت محروم کنیم؟ و با توجه به مسائل دیگر و خصوصیات دیگر آن عمل شایسته عرضه به پروردگار را نداشته باشد.

ساعت تقریبا به وقت رسیده و ما هم طبق قولمان پیش رفقا، اجازه می دهند دیگر که انشاءالله تتمه مطلب برای جلسه بعد اگر خدا بخواهد. مطلب خیلی زیاد است واقعا من امشب که می خواستم خدمت رفقا برسم اصلا یکی از این مطالبی را که گفتم در نظر نبود، می خواستم بحث را به جایی دیگر ببرم، آدم این جا نشستم اصلا رفت! رفت یک جای دیگر و یک قسمت های دیگر و اینها و از آن مطالب! علی کل حال! خدا رحمت کند مرحوم دستغیب را خدا رحمتشان کند از افراد خیلی خوب

یکی مرحوم دستغیب بود. یکی از رفقا یکی از دوستان می گفت من نوارهای مرحوم دستغیب را ضبط می کردم از خیلی از خصیصین ایشان بود از حواریون مرحوم دستغیب بود و شاید تنها کسی هم باشد که نوارهای ایشان را پیشش داشته باشد به آن مقدار. می گفت یک شب این ضبطی که ما برده بودیم نمی دانم اشتباه کردیم چه شد نصف آن را نگرفت، این حالا نشده بود و ما رفتیم در منزل و دیدیم که این نصفی را گرفته و نصفی را نگرفته. فردا مرحوم دستغیب را دیدم گفتم آقا می شود امشب شما آن نصفه دیگر، آن نصفه دیگر که دیشب صحبت می کردید بگویید این نوار ما نگرفته! ایشان یک خنده ای کرد گفت فلانی آخر من که خودم نمی دانم می روم بالای منبر چه می گویم؟ خودش می آید من نمی دانم، حالا می روم آنجا آمد آمد نیامد دیگر دست من نیست! خدا رحمتش کند. ما هیچ وقت خودمان را با یک همچنین بزرگوارانی مقایسه نمی کنیم ما فقط خواستیم عرض کنیم که مطلب ما در این شب یک همچنین قضیه ای بود.

انشاء الله امیدواریم، یک شب این را الان یادم آمد، مرحوم آقا خیلی زمان سابق، همان زمان گذشته همان سلطنت گذشته شاه و اینها، مرحوم آقا آمده بودند قم من یک نواری از مرحوم دستغیب نوار چیز را داشتم، گرفته بودم از بازار، خیلی من به صحبت های ایشان علاقه مند بودم الان هم همین طور است خیلی علاقه مند هستم خیلی سبکی و روحانیت من در صحبت های ایشان می بینم و احساس می کنم، نوار ظاهرا مثل این که دعای کمیل ایشان بود گرفته بودم و مرحوم آقا آمده بودند در همین ایام نوروز، تعطیلات آمده بودند، مشرف شده بودند قم، یک شب صحبت شد و فرمودند هان بیاور من هم گوش بدهم! ماهم نوار، شب جمعه هم اتفاقا بود، ما نوار را گذاشتیم توی ضبط و خودمان هم رفتیم. ایشان گوش داده بودند برگشته بودند ایشان هم مشخص بود که خیلی مشعوف شده بودند و نسبت به این مسائل و اینها، بعد یک جمله ایشان به من فرمودند اولئک و اللہ نور اللہ فی ظلمات الارض، این را راجع به ایشان فرمودند که اینها همان نور خدا در ظلمات زمین هستند.

امیدواریم که خداوند ما را هم موفق کند به این که این چند روزه دنیا و باقیمانده از عمر را با ولایت اهل بیت و با تاسی به سیره اولیاء و بزرگان درگاه خودش سپری نمایم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد